

## بؤیوک آقاسیز مراغا اوجا و قوجا باشین صاغ اولسون!



هزچند شرکت در مراسم وداع با پیکر خاکی آخرین پهلوان دیوانگان آذربایجان در شأن اعلاء مدیران شهرستان مراغه نبود، اما مردم خاکسار و وفکار مراغه به دنبال عمری حمایت از دیوانه تازی و پسر چنگی خود و افسین و وظیفه جوانمردی و هم شهری گری خود را نیز به تمام و کمال ایفاء کردند. حرمت به مراغه بیش از پیش شد. مراغه غریب و فراموش امروز، پایتخت ایرانی بود که ولایتعهدی اش حیره و یمن بود و از دل

خود حکومت ها زاد و در سینه خود سلطنت ها بالید. به عالم موسیقی مردی مانند عبدالقادر مراغی بخشید و آن سنت حسنه را قطع نکرد. کف کرشم همواره خطاط و شاعر و منجم و ادیب و مفسر و مغنی باز رسانید و مردم سخاوتمندش مانند سحاب کرم بر سر هنرورانش بارید تا آنها نیازمند دربار و دستگاه حکام نیافتند. در دهه های پیش تر از سوئی شیخ کبیر آقا و از سوئی باباخان شهنازی - شولان - شترین خاتون را بارور و باور کرد و دیروز نیز قریب ۶۰ سال دیوانه و شوریده شیدائی به نام بؤیوک آقا را چنان نوازش کرد که آن مجنون صحراگرد در عافیت و عزت تمام زیست. در کجای ایران شنیدید که دیوانه ای را در بهترین هتل شهر سال ها اسکان و اطعام کنند. مراغه کرد و شد و با این عمل خود یک بار دیگر مهر شرف خود را به پیشانی تاریخ زد.

مردم مراغه دیگر از فردا بؤیوک آقا را در خیابان ها نخواهند دید که ساعت ها دیده به دوردستی مبهم دوخته و ایستاده است. مردم مراغه از فردا دلشنگ دیوانه اش خواهد زیست. دیگر محملی نخواهد بود که دل نرم و وجدان مروت ناک خود را با بخشیدن درهم و دیناری به دیوانه تازی شهر خود آرام کند. فردا چشم های پویان مردم مراغه به دنبال شوریده تازی خود خواهد گشت و سایه او را نخواهد یافت. اما وجدانی آرام خواهد داشت که با همت عالیشان آن مرد آبی عزت خود را از دست نهشت و در کمال آرامش و حرمت زیست. یک شهر و مردمش نیم قرن در خدمت تازی شیدای خود بود و هر خواسته او را ناگفته می شنید.

سرتان سالم و نامتان جاوید باد مراغیان

